

بخش سوم تکامل دیدگاه های مذهبی در طول تاریخ

نوشته: یوستس هیدن، پروفسور تاریخ ادیان در یونیورسیتی شیکاگو

تبصره مترجم: چون موضوع دین و مذهب در کلتور ما از حساسیت زیادی برخوردار است از آنجمله هموطنانی که نمی خواهند از برداشت ها و تتبعات دنیای غرب در رابطه با تاریخ ادیان آگاهی پیدا کنند خواهش می کنم این مضمون را نخوانند. هر چند قسمت هائی ازین نوشته بعضی باور های مذهبی ما را زیر سؤال می گیرد اما دیگر نکات قابل استفاده هم در رابطه با شناخت مذاهب دیگر در آن وجود دارد. این نوشته بازگویی نظریات و عقائد شخصی مترجم نیست و به همین خاطر قسمت آخری کتاب در باره دین مبین اسلام شامل این ترجمه نمی شود.

ادامه فصل اول

تولد خدایان

اینکه انسان چگونه احساس شکر گذاری خود ازین رب النوع های واقعی و قابل دید را اظهار می کرد برای ما معلوم نیست. اسناد اولیه تاریخی حکایه ازین می کنند که در آن وقت روابط انسان ها با خدایان شان با اظهار لفظی صورت میگرفت و تماس های اجتماعی هم شامل این مرادده ها می شد. اظهار امتنان انسان، که از او با برون آمدن الفاظ از دهنش بازگو می شد، خداوندانش را با کیفیت های انسانی ملبس ساخته بود و در موجود خداوندان ارزو ها و علایقی که انسان در خود از آن شناخت داشت انعکاس داده شده بود. به طور مثال طوفان بارانی منحیث یک جنگجوی قدرتمند پذیرائی می شد که فریاد محاربه با خشکسالی را نعره زنان (مانند صدای رعد و برق) بلند می کرد و در دستش اسلحه شعله افروز قرار داشت. پس می بینیم که بدین صورت به طوفان خصلت انسانی داده شده بود.

قدرت های کمک کننده طبیعت توسط زبان انسان شکل انسانی را به خود گرفتند. این قدرت ها صاحب حیات و شخصیت گردیدند و آماده شدند که رول تاریخی خود را منحیث همراهان مقدس در سفر ارتقای فکری و مادی فرهنگ انسانها اجرا کنند.

احساسات منحیث ماده اولیه بوجود آوردن خدایان اهمیت بسزائی داشت. در حالات ضرورت و شکوه و شکایت، احساسات یک نیروی اساسی برای شکل دادن و نگهداشت خداوندان بوده است. در تمام عصر ها، امیدها و ارزوهای انسان همیشه بیشتر از منطق او در شکل دادن نظراو در باره موجودات مقدس رول برانزده تر داشته اند. اگر انسان می توانست که با پیشرفت فرهنگ و دانش به امنیت و خوشی کامل دست بیاید، شاید می توانست احساس خود به طبیعت را تنها از راه تصوف ابراز کند. در انصورت خداوندان عصر طفولیت انسان می توانستند اهسته اهسته از صحنه خارج شوند و یا فقط به شکل سمبول های شاعرانه باقی بمانند. اما خواهشات انسان ها او را به مرز های نو کشاندند و ناکامی ها هم او را در قدم هایش در طول اعصار همراهی کردند. ضرورت انسان به کمک باعث نگهداری و بزرگ ساختن خدایان گردید.

هر چند عکس العمل احساساتی انسان در برابر نیرو های کمک کننده طبیعت یقینا منبع اول بروز خدایان بود، اما بعد ازینکه تجربه انسان ها طرز عملکرد نیرو های طبیعی را در ساحه شناخت انسان ها آورد، این به تنهایی کافی نبود که آن برداشت های اولیه را به همان حالت نگهدارد. طوری که ما از شناخت تاریخ می دانیم، عوامل دیگری هم در بوجود آوردن خدایان شامل بودند.

حادثه ساز ترین واقعه در تاریخ فکری بشر در دوران قبل از کشفیات علمی، رسیدن به باور در مورد روح و اشباح است. انسان های اولیه واقعیت مدش مرگ را میدانستند اما در عالم خواب انسان های زنده اکثر کسانی که مرده بودند ظاهر می شدند و یا انسان خواب میدید به سفر رفته است در حالیکه جسمش در حالت استراحت و ساکن بود. این تجارب بس روشن در عالم خواب به اندازه واقعات ساعات بیداری به نظر انسان حقیقی جلوه می کردند. پس انسان به این باور رسید که یک قسمت مهم وجود او می توانست جسم او را در بعضی اوقات ترک کند و یا بعد از

مرگ او به شکل جداگانه زنده بماند. کلماتی مانند "سایه"، "نفس"، "حیات" در مورد این جنبه نامرئی و غیر قابل لمس وجود انسان ها بکار برده می شود. این کلمات دوران های اولیه هنوز هم در توصیف روح در لسان های مختلف به کار برده می شوند. بعد از اینکه انسان عقیده روح مجزا از جسم را باور کرد، این نظر را بر علاوه انسان ها، به حیوان ها و دیگر اشیای طبیعت هم نسبت داد تا وقتی که همه آنها صاحب روح شدند و دنیا پر شد از اشباح متنوعی که دیده نمی شدند.

بعد از مرور زمان این باور باعث شد که انسان ها کائنات را به دو بخش تقسیم کنند - دنیای غیر قابل دید نا مرئی و روحانی، و دنیای مادی و حقیقی. این نظر واقعیت های دو گانه جسم-روح، مادی-روحانی، و این دنیا-ان دنیا را ایجاد کرد و سبب پیدا شدن این باور شد که دنیای روحانی جانیست امن که می شود در آن به آن ارزش هائی که در زمین قابل تحقق نیستند رسید و در عین حال محل سکونت موجودات روحانی به شمول خدایان نیز می باشد.

نظریه روح که از تخیل انسان های اولیه متولد شد و توسط نسل های بعدی توجیه و انکشاف داده شد تا عصر حاضر بر مذاهب و نظریات فلسفی حاکمیت داشته است. خدمت اولی که این نظریه انجام داد روحانی ساختن خدایان بود. به عوض اینکه اشیای فیزیکی و قابل دید باشند، آنها به ارواح نا مرئی و غیر قابل لمس در ماورای جهان قرار گرفتند. این خداوندان یا ارباب الانواع می توانستند توسط ارتباط با آفتاب و یا باد و یا زمین در قدرت و شکوه خود بدون کدام محدودیت رشد کنند. حالا که باشندگان جهان نامرئی و روحانی شده بودند، محدودیت های سابق دیگر بالای شان صدق نمی کرد و در عین وقت آنها بعد ازین ازاد بودند که شخصیت های خود را نظر به تقاضای فکری و محیط فرهنگی انسان ها تغییر بدهند. امکانات غیر محدود برای شان باز شد. سلطه آنها منحصراً کمک کنندگان نا مرئی انسان ها می توانست تا سرحدات خواهشات تخیلی انسان ها توسعه یابد. قدرت های طبیعت منحیث خدایان شاید رو به زوال بودند اما خدایان منحیث ارواح در شروع حیات خود بودند. نظریه روح برای تولد خدایان ضرور نبود اما برای نگهداشت شان اهمیت عمده داشت. نظریه روح به تنهایی آنها را نمی توانست خلق کند اما بدون این فرضیه مرگ رب النوع های دنیای اولیه سریعتر می شد.

یکی دیگر از تجارب زندگی انسان های اولیه هم در تشکیل مفکوره خدایان اولیه اثر گذاشت. انسان به شکل متداوم با وقایع خارق العاده و شگفت انگیز روبرو می شد که مافوق قدرت شناخت او بودند و انسان برای مقابله با این نوع وقایع یک عکس العمل سنتی را هنوز یاد نگرفته بود. در برابر این نوع حالات انسان فقط در حالت شگفت و تحیر قرار می گرفت. او در رویارویی با عالم نا شناخته قرار داشت. جهان شناخته شده برای یک لحظه ناشناخته به نظر می رسید. در هنگام رقص و یا در مراسمی که پر از هیجان بودند و حالت تخمر و شور و وجد زیاد به وجود می آمد احساسی به انسان هادست میداد که در حالت های عادی زندگی روزمره رخ نمی داد. این احساس که یک نیروی نا معلوم موجود هست، در شرایط زندگی امن قبیلوی به قدرت های شناخته نشده دنیای نا مرئی معنی عمیقتر می داد. خداوندان منحیث اشباح در دنیای وسیع شناخته نا شده متعلق بودند. انسان می توانست آنها را ملبس به تمام شان و شوکت و قدرتی که می خواست کند و در عین وقت این خداوندان به انسان نزدیک بودند و می توانستند جوابگوی نیاز های او در زمین باشند.

انسان های اولیه که تشنه چیز هائی بودند که رسیدن به آنها بسیار فراتر از قدرت ناچیز شان بود، در موجودیت خداوندان دوست خود، یک منبع امید و قوت را یافتند. در هنگام ضرورت، که عقل از راه حل یافتن عاجز می ماند، و ابزارها بی فائده می بودند و موجودات زمینی کاری کرده نمی توانستند، همین کمک کنندگان نا مرئی در دنیای روحانی و ناشناخته شده به شکل موزون رشد می کردند و نظر به خواهشات هر چه بیشتر انسان ها به موجودات سخاوتمند تر تبدیل می شدند.

در برخورد احساساتی انسان در مقابل طبیعت نه تنها خدایان، بلکه شیاطین هم بوجود آمدند. جوانب خطرناک محیط هم مانند بخش های کمک کننده آن وجود داشتند. در روز های اولیه فرهنگ انسانی، که تلاش انسان برای بقا حق زنده ماندن به او را در همزیستی با حیوانات متنوع تثبیت می کرد، در هنگامی که حتی پیدا کردن غذا برایش یک عمل خطرناک بود، مشکل نیست که احساسات دوستانه و امتنان امیز انسان ها را در برابر قدرت هائی که به او کمک می کردند درک کنیم. احساس شک و تردید و برگشت او از قدرت های خصمانه و هیبتناک هم قابل درک است. در روز های اولیه برای انسان ها قدرت های خوب و بد هر دو مساویانه آشکارا و قابل لمس بودند. طبیعت از خود دو روی داشت. حالت های خشم او همانقدر واقعی بودند که تبسم های تشویق کننده او به نظر می رسیدند.

باران نشاط بخشی که بعد از دوران خشکسالی با خوشحالی استقبال می شد امکان داشت توسط طوفان های مهیب و ویرانکن به زمین میرسید. آفتاب، که اکثر اوقات منبع اسودگی و تحرک و رشد است، می توانست به یک نیروی مخرب تبدیل شود که چمنزار ها را به خاک خشک مبدل می کرد، باعث از بین رفتن کشتزار ها می شد، و منابع

حصول آذوقه انسان ها را تخریب میکرد. دریا هائی که دوستان آشنا بودند می توانستند که با خشونت سطح شان افزایش یابد و بالنتیجه زمین های مورد نیاز انسان ها را تسخیر و حیات شان را تهدید کنند. تمام خدایان دوستانه بعضی اوقات خشمگین می شدند اما چون مزاج حاکم شان دوستانه بود ، انسان این را اموخت که خشونت شان را نادیده بگیرد تا نه تنها از اشیای دنیوی شان مستفید شود بلکه از قدرت های ویرانکن شان نیز مصئون و محفوظ باشد. این ندرتا دیده می شد که خصلت های ترسناک یک معبود از خود هویت جداگانه ای را کسب کند. اما این در بعضی اوقات رخ داده است. مثلا اریائی های ویدی قدرت ویرانگر طوفان باد و رعد و برق را در موجود خطرناک "رودرا" مجسم کرده بودند ، در حالیکه باران های حیاتبخش در وجود دوست داشتنی "اندر" نقش گردیده بودند که توسط الماسک موجود پلید خشکسالی را از بین می برد و مواد آذوقه ، حاصل خیزی و باروری به انسان ها عرضه می کرد.

در هنگام اول صبح که اشعه افتاب از شرق می تابید ، نور آن زمین را یک محل دوستانه می ساخت اما شب خطر های حقیقی و تخیلی را در پوشش تاریکی با خود می آورد. انسان شرایط تهدید کننده جنگل ها و دشت ها ، سخره ها و کوه های بلند ، و خشکسالی و هوای سرد کشنده را خوب به خاطر داشت. انسان به این نیرو های خطرناک طبیعت خاصیت های انسانی داد و به ان ها در زبان خود شخصیت بخشید و مانند خدایان ان ها را به دنیای روحانی ارتقا داد. تمام خصائل مرموز و وسعت بدون حد که به دنیای نا مرئی ارتباط می گرفت شامل حال این موجودات پلید دنیای روحانی ، یعنی شیاطین، گردید. انسان می توانست تمام حوادث ناخوش آیندی را که اتفاق می افتاد به انها منسوب کند. همانگونه که خدایان نظر به تقاضا ها و خواسته های انسان ها رشد کردند ، موجودات شیطانی هم منحیث منبع رنج و ناخشنودی انسان ها متناسبا وسعت یافتند. از این جریان شیاطینی به وجود آمدند که در بعضی فرهنگ ها نقش های عمده و بزرگی را بازی میکردند و حتی سلطهء حاکمیت خدایان را بر روی زمین نیز تهدید می کردند.

در اینکه خدایان و شیاطین تا چه مدتی زنده ماندند تفاوت زیاد وجود داشت که توسط نوعیت پیدایش شان تعیین گردید. چون خدایان دوستان انسان ها بودند و توسط خواهشات او تغذیه می گردیدند، همیشه در حال رشد بودند. وقتی که انسان ها دانش بیشتر کسب کردند بالای این خداوندان دنیای نامرئی چندان اثری نداشت. انسان بخاطر ضرورت هائی که داشت خدایان را منحیث پشتیبان ارزو های برآورده نا شده اش نگهداشت. اما با قدرت های شیطانی که در دنیای نا مرئی زیست می کردند به طور دیگر بر خورد شد. خواسته ها و ارزو های انسان ها شامل حال این موجودات نمی شد. با هر قدمی که دانش انسان ها به جلو می گذاشت روز تباهی این شیاطین نزدیک تر می شد. وقتی که تفکر انتقادی انسان ها شروع به از بین بردن موجودات نا مرئی دنیای اولیه کرد، شیاطین اولین موجوداتی بودند که سر به نیست شدند. انسان خداوندان خود را به خاطر این نگهداشت که انها را می خواست.

پایان بخش سوم

ادامه دارد